

پس از آنکه شهر تبریز از عناصر استبدادی پاک شد انجمن ایالتی و ستارخان نسبت به ساکنین محلاتی که تا آن زمان در جرگه مستبدین بودند نه فقط دشمنی نکردند بلکه بنای مهربانی را گذاردند و چند کمیسر مخصوص برای راحتی و اطمینان آنان تأسیس نمودند و کوشش کردند که یک روح برادری و اطمینان در میان کلیه طبقات اعم از مستبدین و مشروطه خواهان ایجاد گردد و به مجاهدین دستور دادند که گذشته را نادیده گرفته و با اهالی محلات دوهچی و سرخاب و ششکلان و قراملک با مهربانی و ملاحظت رفتار کنند.

### اصلاحات داخلی

پس از آنکه شهر تبریز بتصرف مشروطه خواهان درآمد با اینکه اردوی معظم عین الدوله در دو فرسخی شهر خود را برای جنگهای قطعی آماده می کرد و چنانچه خواهیم دید در مراغه و سایر نقاط آذربایجان نقشه هجوم بد تبریز فراهم می گردید ستارخان و انجمن ایالتی بهبودی عمومی را وجهه همت خود قرار داده و دست به یک سلسله اصلاحات برای تأمین نظم عمومی، ترویج معارف، توسعه بهداشت، ترویج کسب و کار زدند که بطور اختصار از نظر خوانندگان می گذرد.

مهمترین موضوعی که مورد توجه زمامداران ملت قرار گرفت تشکیل شهربانی به وضع و اصول نوین بود و برای این منظور از معلومات چند نفر مجاهدین قفقازی استفاده نمودند و سالار مؤید را به ریاست اداره مذکور برگزیدند و در اندک زمانی نظم و آرامش و امنیت در شهر برقرار شد سپس به تأسیس شهرداری پرداختند و قاسم خان امیرتومان را به ریاست آن برگماشتند. برای توسعه معارف و تأسیس مدارس جدید میرزا سید حسین عدالت را که یکی از مشروطه خواهان پاکدامن و دانشمند بود انتخاب نمودند و تلگرافخانه را که از دیر زمانی از کار افتاده بود بکار انداختند.

و چون بواسطه جنگهایی که در گذشته بدان اشاره کردیم خرابی زیادی به شهر وارد شده بود و بسیاری از خانه ها و درگاهها کین دستخوش ویرانی شد و کوچه ها خراب و ناهموار گشته بود شهرداری با یک جدیت و همت بی سابقه دست به تعمیرات و اصلاحات شهر زد و سنگرهایی که در وسط شهر احداث کرده بودند از میان برداشت و در اندک زمانی شهر تبریز آباد شد و مردم با دلگرمی مشغول کسب و کار خود شدند. چون در موقع جنگ خساراتی به مردم مخصوصاً به بعضی از اتباع دول خارجه وارد آمده بود انجمن دستور داد کمیسیونی از مردمان مطلع تشکیل شود و به خسارات وارده رسیدگی نماید.

تلگرافی به وزارت خارجه لندن و پترسبورگ نمود و متذکر شد که چون خسارت جزئی از طرف قشون مهاجم به بعضی از اتباع و ابنیه بیگانگان وارد شده انجمن پس از

رسیدگی خسارات وارده را جبران و ابنیه خراب شده را تعمیر و آباد خواهد کرد.

پس از شکست عین الدوله و موفقیت‌های گوناگونی که در اصلاحات داخلی شهر تبریز نصیب ملیون گردید انجمن ایالتی تلگراف مفصلی به محمدعلیشاه نمود و خاطر نشان ساخت که چون شاه مکرر وعده داده بود که پس از حصول امنیت در شهر تبریز مجلس شورای ملی را افتتاح خواهد کرد اینک که بحمدالله شهر امن و مردم در کمال آسایش می‌باشند و دستجات غارتگر مغلوب و منکوب و رانده شده‌اند موقع آن رسیده که اعلیحضرت به وعده خود وفا نموده و فرمان تشکیل مجلس شورای ملی را صادر نمایند بطوری که یکی از محارم محمدعلیشاه نقل می‌کرد این تلگراف چون تازیانه‌ای بر پیکر محمدعلیشاه وارد آمد و او را بعد جنون آشفته و خشمگین کرد زیرا بطوری که همه می‌دانند و دستخطهای محمدعلیشاه را ملاحظه کرده‌اند منظور و مقصود محمدعلیشاه از امنیت تبریز منکوب و مغلوب کردن آزادبخواهان بود.

### عزل عین الدوله

پس از آنکه عین الدوله از تبریز عقب نشینی کرد و به باسنج رفت برای جبران شکست‌هایی که خورده بود به نظم افرادی که در تحت فرمان داشت پرداخت و منتظر بود که چهارصد نفر قزاق سواره و شش عراده توپ که از تهران حرکت کرده

بود بمقتت سواران بختیاری و افواج همدان و عراق برسند و دوباره حمله به تبریز را آغاز نماید. ولی محمدعلیشاه بدرجه‌ای از او دل‌تنگ بود که او را معزول کرد و فرمانفرما را به فرمانفرمایی کل آذربایجان و ریاست اردو انتخاب نمود ولی فرمانفرما از قبول این خدمت سرباززد و شاه مجبور شد مجدداً عین الدوله را به مقامی که داشت ابقا نماید.

رحیم خان از محمدعلیشاه اجازه خواست که به محل خود برود شاه به توسط رئیس‌الوزرا به او اجازه داد بشرط آنکه هرچه زودتر سواران زیادی آماده کارزار نماید و راه ورود آذوقه را به تبریز مسدود کند. در آن زمان امنیت در شهر تبریز بدرجه‌ای رضایت بخش بود که ژنرال قنسول انگلیس مقیم تبریز به سفیر انگلیس می‌نویسد در شهر چنان امنیت و آسودگی برقرار است که هرگز نبوده و همه بیگانگان از رفتار مجاهدین کمال رضایت را دارند و جز روسها کسی اظهار ترس نمی‌کند.

چنانچه یکی از مجاهدین قفقازی نسبت به دختری راه بی‌عفتی پیش گرفت و در نتیجه محاکمه و تیرباران شد و نیز پس از آنکه کردها را شکست دادند و محلی که متعلق به اداره راه بود تصرف نمودند آنچه اثاثیه و اسباب بود جمع‌آوری نمودند و بدون کسر تمام و کمال تحویل روسها دادند.

پس از کامیابی‌هایی که نصیب مشروطه‌خواهان تبریز شد راه جلفا و کشته شدن مهمترین موضوعی که مورد توجه و علاقه زمامداران انقلاب بود تأمین خوراک مردم شهر بود و برای آنکه خوراک شهر تأمین بشود می‌بایستی راهها باز باشد و موانعی که جلوگیری از آذوقه را به شهر می‌گرفت از میان برداشته شود زیرا اگر شهر دچار قحطی می‌شد همه چیز از دست می‌رفت و روسها هم بعنوان تأمین خواربار اتباع خود قشون وارد تبریز می‌کردند. مهمترین راهی که بوسیله آن مواد مورد احتیاج مردم از قبیل قند، نفت، آهن آلات، پارچه، اسلحه و غیره به تبریز می‌رسید راه جلفا به تبریز بود و این راه حیاتی را شجاع نظام سد کرده بود و آنچه مال التجاره از این راه به طرف تبریز فرستاده می‌شد تصرف می‌کرد و بعلاوه کاروانها و مسافرین را قتل و غارت می‌نمود.

خوانندگان این تاریخ شجاع نظام را می‌شناسند و از بی‌رحمی و کشتارهایی که در تبریز کرده بود، آگاهند. شجاع نظام در بیرون مرند لشکرگاهی تشکیل داده بود و عده زیادی افراد مسلح را که شبانه روز مشغول قتل و غارت مردم بیگناه بودند گرد خود جمع کرده بود چند نفر از انقلابیون تبریز چاره‌ای برای نابود کردن شجاع نظام اندیشیدند و تدبیری برای کشتن او بکار بردند که در اکثر روزنامه‌های جهان منعکس شد و یکی از شاهکارهای دوره انقلاب تبریز بشمار می‌رود.

مرتضوی یکی از تجار معروف و دوست صمیمی شجاع نظام بود و با شجاع نظام مکاتبه و شاید طرف معامله بود یکی از مجاهدین مهرانام مرتضوی را بدست می‌آورد و آن را به حیدر عمواعلی که آن زمان در تبریز بود می‌دهد.

عمواعلی بوسیله یکی از گرجیها که در صنعت تجاری زبردست بود صندوق ظریف و زیبایی می‌سازد و در جوف آن بمبی می‌گذارد سپس نامه‌ای به مضمون ذیل از قول مرتضوی به شجاع نظام می‌نویسد و سرنامه را با مهر مرتضوی مهر و لاک می‌کند و بسته و نامه را به پستخانه می‌دهد. مضمون نامه: بعد از رفتن شما وضع شهر بدتر شده من ناگزیرم سفری کنم به مرند و از آنجا به اسلامبول بروم مقداری جواهر که داشتم در جعبه گذارده و نزد شما فرستادم یک انگشتر زرد هم روی جواهرات گذارده‌ام چون شنیدم برای میلان خان (پسر کوچک شجاع نظام) می‌خواهید عروسی کنید این انگشتر را برای عروس بردارید.

در موقعی که نامه و صندوقچه به شجاع نظام می‌رسد او در اردوگاه خود بود و جمعی اطراف او بودند منجمله بارون بوداگیان و پسرش شجاع لشکر و میرزا احمد خان و رئیس پستخانه.

شجاع نظام کاغذ را می‌خواند و بسیار خرسند می‌شود سپس به پسرش می‌گوید در جعبه را باز کن گویا پسرش احتیاط می‌کند و از باز کردن جعبه امتناع می‌نماید

شجاع نظام چاقوی بزرگی از جیبش بیرون می آورد و در جعبه را بازمی کند، بمحض باز شدن در جعبه بمب محترق شده و شکم شجاع نظام پاره می شود و یک پایش قطع می گردد دو سه نفر هم مجروح و به بیرون پرتاب می شوند شجاع لشکر پسر شجاع نظام هم مجروح می گردد و قسمتی از سقف و دیوارها فرو می ریزد. می گویند شجاع لشکر در حالی که ناله می کرد و از درد بخود می پیچید به پدرش نفرین می کرد و می گفت هزار مرتبه به او گفتم اینقدر ظلم نکن و خون بیگناهان را نریز.

پس از چند ساعت رنج و درد پسر هم به پدر ملحق می شود معاریف ملیون آذربایجان می گویند شجاع لشکر بخلاف پدرش جوان پاک نهاد و با انصافی بود و از کارهای پدرش همیشه آزاده خاطر بود.

پس از گذشته شدن شجاع نظام چند روزی راه میان جلفا و تبریز باز بود و مقداری مال التجاره وارد شهر شد، ولی محمدعلیشاه موسی خان پسر شجاع نظام را بجای پدر منصوب نمود و به او دستور اکید داد که با همان قوایی که پدرش در اختیار داشت راه میان جلفا و تبریز را مسدود نماید و از حمل آذوقه و مال التجاره جلوگیری کند.

از جمله موفقیتهایی که نصیب مشروطه خواهان تبریز در آن زمان شد فتح سلماس بود که بطور اختصار می نگاریم. یک دسته از مجاهدین برای جمع آوری آذوقه و برافراشتن بیرق ملی، مأمور سلماس شدند و به طرف آن شهر رهسپار گشتند.

از طرف دیگر حاجی پیشنماز که یکی از مشروطه خواهان معروف سلماس بود و از دیر زمانی بواسطه فشار خوانین مستبد آن دیار خانه و مسکن خود را ترک کرده و به قراجه داغ رفته بود همینکه از فتوحات مشروطه خواهان تبریز و حرکت یک دسته مجاهد به سلماس اطلاع یافت جمعی را گرد خود جمع نمود و آنها را مسلح کرد و رهسپار سلماس شد دسته مجاهدین و همراهان حاجی پیشنماز از دو طرف شهر را محاصره کردند و پس از جنگ کوتاهی که روز ۱۹ شوال بوقوع پیوست امیرتومان حاکم سلماس را شکست دادند و شهر را تصرف نمودند بیرق ملی را بر سر در دارالحکومه افراشتند و انجمن محلی را تشکیل دادند.

دسته دیگر از مجاهدین مأمور فتح مراغه شدند و بدون جنگ و زد و خورد آن شهر را تصرف کردند آقامیرزا کریم ناطق یکی از مشروطه خواهانی بود که باتفاق مجاهدین به مراغه رفت و در آنجا مجالس نطق و سخنرانی برپا نمود و مردم را به طرفداری از مشروطه دعوت کرد.

## فتح مرند

بطوری که نوشتم پسر شجاع نظام بجای پدر از طرف محمد علیشاه فرمانفرمای مرند شد و عده زیادی سوار و پیاده گرد خود جمع نمود و راه میان جلفا و تبریز را مجدداً مسدود کرد نظر به اهمیتی که راه مذکور در زندگانی مردم تبریز داشت چندصد نفر از مجاهدین مأسور فتح مرند و باز کردن راه شدند.

ریاست این دسته مجاهدین با فرج آقای زنوزی بود و در میان میلیون موقعیت بسزایی داشت این جماعت از راه زنوز رهسپار مرند شدند. پسر شجاع نظام با عده‌ای سوار و پیاده از شهر بیرون تاخت و در دو فرسخی شهر جنگ میان دو طرف در گرفت و پس از یک زد و خورد خونین پسر شجاع نظام شکست خورد و فرار کرد و شهر مرند به دست مجاهدین افتاد و راه جلفا به تبریز مجدداً باز شد.

چون عین الدوله توانایی مقاومت در مقابل ملت تبریز را از

دست داده بود و امید به موفقیت خود نداشت باب مذاکره

## حمله به اردوی دولتی

صلح و آشتی را باز کرد و با تکرار همان حرفهایی که مکرر

از او شنیده می‌شد کار را به امروز و فردا می‌انداخت. سران

مجاهدین که به نیرنگهای عین الدوله آشنا بودند می‌دانستند که مقصود عین الدوله وقت گذراندن و سرگرم کردن حریف است و همینکه سر و صورتی به اردوی متلاشی شده خودش بدهد و جنگجویانی را که از تهران روانه کرده‌اند و از اطراف احضار شده‌اند به او ملحق بشوند مجدداً اقدام به حمله و جنگ خواهد کرد، مصلحت بر آن دانستند که او را غافلگیر کرده و در نیمه شب به باسمنج هجوم برده و اردوی عین الدوله را تار و مار نمایند.

شب شانزدهم آذر با اینکه هوا بسیار سرد و زمینها یخ بسته بود عده‌ای از

مجاهدین مسلح باتفاق یکدسته بمب‌انداز قفقازی که ریاست آنها با آیدین پاشا بود

راه باسمنج را که دو فرسخ با تبریز فاصله داشت پیش گرفتند و خود را به اطراف اردوی

عین الدوله رسانیدند ولی بجای آنکه بی‌سر و صدا اردو را غافلگیر کنند پس از تصرف

یک عراده توپ که در مقدم اردو استوار کرده بودند بنای فریاد و شادمانی را گذاردند

و در نتیجه افراد اردو از خواب بیدار شده و بجان هم افتادند.

ولی قزاقها که نسبتاً دارای انضباط و نظم بودند و ریاست آنها را کاظم آقامیرنج

عهده‌دار بود بوسیله شیپور در نقطه مرتفعی که مسلط به محلی که مجاهدین اشغال کرده

بودند جمع شدند و بنای تیراندازی را در میان مجاهدین گذاردند عده‌ای از مجاهدین

کشته و زخمی شدند و کسی که توپ را متصرف شده بود از پای درآمد در همان وقت

یکی از توپچیها خود را به یک توپ کوهستانی رسانید و بنای آتش فشانی گذارد

و مجاهدین عقب نشینی کردند و جماعتی در میان رودخانه بهلاکت رسیدند. دسته‌های دیگر مجاهدین که برای تقویت دسته اول در راه بودند چون هزیمت رفقای خود را مشاهده کردند جلو نرفتند و به شهر برگشتند اگرچه در این جنگ کاظم خان میرینج تیر خورد و کشته شد ولی مجاهدین خسارت و تلفات بسیار دادند و سر شکسته به تبریز برگشتند.

به عقیده مطلعین اگر در آنشب مجاهدین از روی عقل و نقشه صحیح عمل کرده بودند بطور حتم اردوی عین الدوله بکلی تار و مار شده بود و تاریخ انقلاب تبریز وجهه دیگری پیدا می کرد.

گرچه کشته شدن رئیس قزاقها آشفته‌گی در میان افراد اردو بوجود آورد ولی حمله مجاهدین به اردوی دولتی سبب شد که عین الدوله و سران لشگری بیش از پیش در انتظام اردو تشریک مساعی نمایند و سنگرها در اطراف اردو بسازند و در آنها قراول بگمارند و نیز در تقویت قشون با خواستن کمک از اطراف جد و جهد کنند.

بطوری که مورخین نوشته‌اند و مطلعین می‌گویند اردوی عین الدوله در آن زمان از قسمتهای ذیل تشکیل یافته بود:

اول—سواربختیاری که ریاست آن در عهده امیرفتحم و سردار جنگ و چند نفر خانزاده بود در حدود هزار نفر.

دوم—سوار و پیاده قزاق و توپخانه قزاق به ریاست قاسم آقاسرتیب و چند صاحبمنصب روسی هزار و پانصد نفر.

سوم—فوج دماوند به ریاست انتخاب الدوله هزار و دویست نفر.

چهارم—فوج مخبران و فوج فدوی سه هزار نفر.

پنجم—فوج همدان هزار نفر به سرکردگی سردار اکرم و منصورالدوله.

ششم—دو باطری توپ به سرکردگی ناصرالممالک.

هفتم—فوج فراهان هزار و دویست نفر به سرکردگی ناصرالدوله.

هشتم—سوار قزوینی به سرکردگی غیاث نظام هشتصد نفر.

نهم—اردوی مراغه به سرکردگی شجاع الدوله پنج هزار نفر.

دهم—اردوی قراجه داغ به سرکردگی رحیم خان سردار نصرت شش هزار نفر.

یازدهم—سوارهای سردار ارشد.

دوازدهم—قشون ماکو که از طرف اقبال السلطنه ماکویی تجهیز شده بود و به

سه اردو یا دسته تقسیم می شد مجموعاً از ده هزار نفر تجاوز می کرد.

سیزدهم—دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری که هر یک به سرکردگی خوانین نواحی مختلفه آذربایجان تجهیز شده بودند و عده مجموع آنها از چندین هزار نفر تجاوز می کرد، باید بر اعداد فوق افزود.

بطوری که خوانندگان این تاریخ ملاحظه می‌فرمایند عده قشونی که در تحت فرماندهی عین‌الدوله تشکیل یافته از سی هزار نفر تجاوز می‌کرد و همه آنها با بهترین اسلحه‌های آن زمان مجهز و از یک دستگاه توپخانه قوی بهره‌مند بودند.

این مرد که در پستی فطرت و ستمگری یکی از بزرگترین اشقیاء و بدکاران قرن بیستم باید محسوس داشت در سن کهولت و پیری خیانتها به وطن و هموطنان خود کرد و شقاوت و بی‌رحمیاها از خود بروز داد که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده و شنیده نشده است.

### حاجی صمدخان شجاع‌الدوله

شجاع‌الدوله به تهران رفت و پس از ملاقات با محمدعلیشاه و گرفتن دستور به آذربایجان برگشت.

پیش از آنکه به سراغه برسد به کسان خود دستور داد جنگ را با مشروطه‌خواهان که شهر را در تصرف دارند آغاز کنند و آنان را از شهر بیرون کنند در اینجا از نظر حق-گویی این حقیقت را ناگفته نمی‌گذارم که رفتار مشروطه‌خواهانی که از تبریز به سراغه رفته بودند با مردم ظالمانه بود و رفتار آنها بیشتر به یک قشون فاتح شبیه بود تا به یک دسته آزادبخواه طرفدار عدل و مساوات.

همین جهت مردم شهر از آنان دل‌آزرده بودند و همینکه شنیدند شجاع‌الدوله رهسپار سراغه شده جرات پیدا کرده به جنگ با مشروطه‌خواهان برخاستند و آنان را از شهر بیرون کردند.

همینکه شجاع‌الدوله وارد سراغه شد اول کاری که کرد دو نفر از مشروطه‌خواهان معروف را بنام حاجی میرزا حسن و میرزا عبدالحسین کشف و سپس به جمع‌آوری سپاه پرداخت و در اندک زمانی یک اردوی چند هزار نفره تشکیل داد و رهسپار تبریز گردید.

چون خبر حرکت شجاع‌الدوله به تبریز رسید میلیون دسته نیرومندی به سرکردگی حاجی خان قفقازی و محمدقلیخان آعتلاغی برای جلوگیری او به عجب شیر فرستادند در روز ۲۲ ذی‌قعدة تصادم میان دو دسته روی داد و جنگ آغاز گشت و پس از یک زد و خورد طولانی مجاهدین که بیشتر در جنگ سنگر آرموده بودند و در جنگ دشت تجربه و سررشته نداشتند شکست خورده و راه فرار پیش گرفتند و عده‌ای از افراد به دست قشون شجاع‌الدوله اسیر و با بی‌رحمی رهسپار دیار فناگشتند و بسیاری که جان سلامت بردند در پیاپی و سرمای سخت زمستان تلف شدند.

همینکه خبر شکست مجاهدین به ستارخان رسید بسیار خشمگین شد و چون بیم

آن می‌رفت که شجاع الدوله رهسپار شهر گردد دستور داد در سر درود سنگرها ساخته لشکرگاهی بنا نمودند و عده‌ای مجاهد برای محافظت و جلوگیری از قشون مهاجم در آنجا مستقر گشتند.

پس از آنکه عین الدوله خبر فتح شجاع الدوله را شنید با فرستادن یک دسته قشون به سرکردگی احتشام الممالک او را تقویت نمود. شجاع الدوله با قشون جرار خود به طرف سر درود سرازیر شد و جنگ خونینی که هشت ساعت بطول انجامید میان قشون شجاع الدوله و قشون ستارخان آغاز گشت عاقبت مجاهدین شکست خوردند و سنگرها را تخلیه کرده به دست دشمن دادند و راه فرار پیش گرفتند، بغير از عده‌ای مقتول و مجروحین چند نفر از رؤسای مجاهدین به دست قشون شجاع الدوله اسیر شدند که یکی از آنها نایب حسین خان نام داشت که در همانجا کشته شد و دو نفر دیگر حاجی حسین آقا ارومچی و اصغر خان مسکین را با زاری و سختی به مراغه بردند و در آنجا حبس کردند. دو نفر از نمایندگان علمای نجف را هم که آن روز در جنگ شرکت داشتند که یکی از آنها ملاغفار روضه‌خوان از شیفتگان مشروطه بود و با عبا و عمامه در جنگها شرکت می‌کرد و در اوقاتی که جنگ نبود به تبلیغ مردم و رهبری عوام به پیروی از مسلک مشروطه خواهی می‌پرداخت اسیر کردند و به محبس بردند و آنقدر به آن بدبختها صدمه زدند که در محبس جان سپردند.

بواسطه این دو شکستی که نصیب مشروطه خواهان شد راههای میان تبریز و شهرستانها قطع و عین الدوله و همراهانش تشجیع شدند و محاصره شهر را سخت تر کردند و پس از آراش چند ماهه مجدداً میان قشون دولت و ملیون جنگ آغاز گردید.

از دست دادن سر درود تأثیر ناگواری در میان مشروطه خواهان  
 و سران قشون ملی نمود و برای آنکه قشون شجاع الدوله  
 حمله شجاع الدوله  
 به شهر تبریز  
 بیش از این پیشروی ورخنه در شهر نکند بر آن شدند حکماوار  
 را مستحکم نمایند و قلاع و سنگرها در آنجا ایجاد کنند و

سدی در جلو قشون مهاجم بوجود آورند، چون خطر هجوم می‌رفت مجاهدین با سرعت غیرقابل انتظار دست به کار سنگرسازی زدند و در چند روز سوانعی در مقابل خصم ایجاد کردند و چند صد نفر از مجاهدین جنگ آزموده در سنگرها جای گرفتند و آماده دفاع گردیدند. شجاع الدوله که از کامیابی فتح سر درود سرمست بود و خود را فاتح می‌پنداشت راه تبریز را پیش گرفت و به طرف حکماوار هجوم برد. ناگفته نماند که در همان موقع مردم قره‌ملکیان که اغلب جنگجو و با استقامت بودند و پس از جنگها و زدوخوردهایی که با قشون ملی کردند شکست خوردند و به ستارخان تسلیم گردیدند و با او عقد اتحاد بستند، ناجوانمردانه عهد و پیمان با ستارخان را شکستند و به دشمن



بدخواه ملیون پیوستند و با شجاع الدوله همدست شدند.

۱۴ آذر قشون شجاع الدوله که از طرف تفنگچیان قره‌سلکیان تقویت شده بود به طرف عکماوار حمله بردند و سنگرهای مجاهدین را مورد هجوم قرار دادند ولی به مقاومت شدید مجاهدین برخوردند و با دادن تلفات عقب نشینی کردند فردای آن روز هم با عدهٔ بیشتری به حومه شهر حمله بردند و باز با شکست مواجه شدند.

این دو شکست پی در پی شجاع الدوله را بغایت خشمگین کرد و به جمع آوری کلیه قوایی که در آن حدود بود پرداخت و پس از آنکه خود را نیرومند برای حمله پنداشت از راه خمه‌فیه به هجوم پرداخت.

ستارخان که از کاردانی و سرسختی شجاع الدوله آگاهی داشت و از او بیش از عین الدوله ملاحظه داشت شخصاً با صدها نفر مجاهد جنگ دیده و امتحان داده سوار و پیاده و یک عراده توپ به جلوگیری و مقابلهٔ قشون مهاجم پرداخت. عدهٔ زیادی از مجاهدین قفقازی در این جنگ شرکت داشتند و با پرتاب کردن بمب دستی آشوبی برپا کردند.

این جنگ با نهایت شدت از ظهر شروع شد و تا نزدیک غروب بطول انجامید ولی هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قشون دولتی شکست خورد و با دادن تلفات سنگین راه فرار پیش گرفت و میدان کارزار و آبادیهای اطراف بدست مجاهدین افتاد. پس از این جنگ خونین چون ایام سوگواری ماء محرمه در پیش بود دو طرف دست از جنگ کشیدند و چنانچه سیرهٔ ایرانیان مسلمان است به عزاداری و انعقاد مجالس روضه پرداختند.

در همان روزهای متارکهٔ جنگ شجاع الدوله اعلامیه‌ای و یا بهتر بگوییم اخطاریه‌ای بطبع رسانید و در شهر و اطراف منتشر نمود.

چون اعلامیه مذکور را کسروی در تاریخ هیجده‌ساله درج نموده بعلاوه خیلی مفصل است نگارنده در چند سطر ملخص آن را بنظر خوانندگان می‌رساند چون این اعلامیه در روزهای عاشورا منتشر شد اول آن با این عبارت شروع می‌شود عظیم‌الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام این بنده حاجی صدخان از طرف اعلیحضرت.... مأموریت دارم که به‌قتنه و فساد و خودسری و آشوب شهر تبریز خاتمه بدهم و دشمنان دین و شاه را قلع و قمع نمایم شما مردم تبریز اگر هم دین آن بی‌دینها نیستید برای آنکه کشته نشوید و خانه و کاشانه‌تان غارت و سوخته نشود فوراً از شهر بیرون بروید و یا در نقطه‌ای اجتماع نموده علم سفید که علامت صلح است بر سر عمارات و محل اجتماعات خود نصب کنید والا مسئولیت از دست دادن جان و مالتان متوجه خود شما خواهد بود.

همینکه عزاداری پ پایان رسید صمدخان شجاع الدوله که در آن زمان مقام پهلوانی در میان سرکردگان دولتیها پیدا کرده بود و تمام امید عین الدوله متوجه کامیابی او بود و در تقویت او از حیث افراد و اسلحه خودداری نداشت چنانچه بعلاوه چهار عراده توپیی که صمدخان با خود داشت عین الدوله یک باطری توپ برای او فرستاد دوباره جنگ را آغاز کرد و به حمله پرداخت. شرح این داستان را روزنامه ملت که در همان ایام در تبریز منتشر می شد و مخبرینش شاهد و ناظر جنگها بودند اینطور می نویسد این جنگ سیزدهم محرم را باید یکی از میدانهای بزرگ این شورش بشمار آوریم، همینکه عاشورا تمام شد صمدخان چند نفر از پیش قراولان سوار را دستور داد به تپه هایی که بر سنگرهای خطیب، نگران ولی از گلوله رس دور بود خود را نمودار سازند و اگر توانستند به شهر هجوم ببرند.

پاسبانان سنگر خطیب همینکه چشمشان به سپاه دشمن افتاد به شلیک پرداختند و چند دسته از مجاهدین از شهر بیاری آنها شتافتند و شلیک کنان رو به طرف تپه که دشمن در روی آن نمایان شده بود هجوم بردند و آنها را چند سنگر پس نشانند و چون دشمن را ناتوان یافتند برچیرگی افزوده و به امید اینکه دوباره سردرود را فتح کنند بی باکانه و بدون رعایت احتیاط پیش رفتند و بنای جنگ و پیش رفتن را گذاردند و از نگاه خود دور افتادند.

در همان گیرودار سوار دشمن که در کمین بود و این نقشه جنگی را فراهم کرده بود چون سیل بنیان کن از دو طرف به مجاهدین حمله بردند و آنها را محاصره نموده زیر آتش گرفتند.

در همان موقع که دور هر یک از مجاهدین را بیش از صد نفر قشون دولت احاطه کرده بود و مجاهدین با دادن تلفات با ناامیدی می جنگیدند یک دسته نیرومند مجاهد به فرماندهی باقرخان چون صاعقه بر سر قشون دولت فرود آمدند و آنها را تار و مار کردند و یک فرسخ تعقیب نمودند. روزنامه مذکور کشتگان قشون دولتی را یکصد و سی نفر می نویسد. در نتیجه داسی که صمدخان برای مجاهدین گسترده خود در آن دام افتاد و تلفات زیادی به قشونش وارد آمد.

در تلگرافی که انجمن ایالتی تبریز به انجمن سعادت نموده عده کشتگان دشمن را در این جنگ صد و چهل تن قلمداد کرده است عده مقتولین مجاهدین را مورخین نوشته اند ولی آنچه مسلم است چند نفر از مجاهدین به دست قشون دولتی اسیر شدند و با بی رحمی مقتول گشتند.

رحیم خان که با سوارانش در اردوی باسمنج بود از طرف عین الدوله مأمور بستن راه

شد و از راه قره‌سلک روانه الوار گردید و دهات اطراف جاده شوسه را بعسکر خود قرار داد و راه میان تبریز و جلفا را که برای مشروطه‌خواهان و ملت تبریز اهمیت حیاتی داشت مسدود نمود و آنچه از مال التجاره و کاروان و وسایل نقلیه بدست آورد بدیغما برد.

مجاهدین در همان گیرودار بیخمال افتادند که با همان تدبیری که شجاع نظام را کشتند شجاع الدوله را از پای درآوردند و برای آن منظور یک بمب نیرومند تهیه کردند و در تپه‌ای که روزهای جنگ شجاع الدوله برای فرمان دادن برفراز آن سواره می‌ایستاد و عملیات تشوینرا دیده‌بانی می‌کرد و به آنها دستور می‌داد زیر خاک کردند ولی از بخت بد روباهی که در شب از آن تپه عبور می‌کرده با بمب مذکور مصادف می‌شود و بمب محترق می‌گردد.

### انفجار بمب

کسانی که همراه شجاع الدوله بودند می‌گویند آن بمب بدرجه‌ای قوی بود که همینکه محترق شد تمام افراد اردو از خواب پریدند و تا زمانی تصور می‌کردند که آن صدا ولرزش ابنیه و عمارات در نتیجه زمین لرزه بوده است.

روز بیست و یکم محرم یارمحمدخان کرمانشاهی که سردستگی جمعی از مجاهدین را داشت، طلوع آفتاب با عده خود به طرف اردوی شجاع الدوله متهورانه هجوم برد و به جنگ پرداخت و درگیرودار جنگ بمب دیگری که مجاهدین در راهی که تحت تصرف تشون دولتی بود مدفون کرده بودند منفجر شد و چند نفر از تشون دولتی کشته شدند و حاجی یحیی خان دهخوارقانی از چشم نابینا شد. روزنامه ملت بیش آمد فوق را تحت عنوان دره آتش فشان نقل و منتشر نمود.

آن سال زمستان سختی بود و مردم در زحمت بودند و چون هیزم و ذغال از خارج نمی‌رسید مجبور بودند درختها را بریده بسوزانند و نیز بواسطه مسدود شدن راه جلفا و سایر راهها آثار کمی آذوقه و مواد خوراکی در اواخر محرم در تبریز پدیدار شد و قحطی چهره ناسطبوع خود را به مردم ستمدیده نمایان کرد. باینکه ستارخان با کلیه وسایل و قدرتی که داشت کوشش می‌کرد خوراک مردم را تأمین کند و نان بطور مساوات میان مردم و به قیمت ثابت فروخته شود چنانچه بکنفرنانوا که دست به احتکار زده بود به امر ستارخان تیرباران شد، چون انبارهای شهر ته می‌کشید و جنس هم از خارج وارد شهر نمی‌شد، کاری از او ساخته نبود و جز تحمل سختی و بدبختی و یا هجوم بردن به طرف دشمن و او را از میان بردن و یا خود را بکشتن دادن

### دورنمای قیافه سوحش قحطی

راه و چاره‌ای در پیش نبود.

## جنگ الوار

بطوری که نگاهشیم باز نگاهداشتن راه جلفا برای مشروطه خواهان تبریز اهمیت حیاتی داشت بهمین جهت در گذشته تلاش بسیاری در این کار کردند و مدتی آزادی آن راه را تأمین نمودند ولی پس از آنکه رحیم خان مجدداً راه مذکور را سد کرد و دهات اطراف آن را تصرف نمود آثار تحطی در تبریز ظاهر شد.

ستارخان به بلوری که مأموریت آزاد نگاهداشتن راه را داشت و با عده‌ای مجاهد در مرند بود دستور داد که به شهر نزدیک شوند و همان موقعی که از شهر نیز جنگ آغاز می‌گردد از پشت سر قشون رحیم خان را مورد حمله قرار بدهند تا شاید بدین وسیله موفق بشوند مجدداً راه جلفا را در اختیار خود در آورند و قشون رحیم خان را تار و مار کنند.

روز دوشنبه اول صفر ستارخان با یک لشگر ورزیده و جنگ دیده باتفاق دسته‌ای از مجاهدین قفقازی پیش از طلوع آفتاب راه الوار را پیش گرفتند و پس از آنکه بدان محل نزدیک شدند ارتفاعات را تصرف کرده سنگر بندی کردند و آغاز جنگ نمودند. آن روز جنگ خونینی میان ستارخان و رحیم خان در گرفت و عده بسیاری از دو طرف کشته شد، ستارخان که از نعمت شجاعت و بیباکی برخوردار بود به قلب لشگر دشمن یورش برد و آن را از هم شکافت ولی بواسطه انبوه قشون رحیم خان یک وقت بخود آمد که از اطراف محاصره شده بود و خطر بزرگی او را تهدید می‌کرد.

این سردشجاع خود را نباخت و در پرتو شجاعت و استقامت به دشمنی که چند برابر بر او افزونی داشت تاخت تا آنکه دسته‌ای از سواران مجاهد به کمک رسیدند و حلقه محاصره را شکافته و ستارخان و همراهانش از خطری که در پیش بود نجات یافتند. رحیم خان آن روز شخصاً فرماندهی قشون دولتی را عهده‌دار بود و در میدان جنگ شرکت کرد و تلاش بسیار برای از میان بردن ستارخان نمود.

این غوغا تا نیمه شب بطول کشید و در نیمه شب ستارخان بدرجه‌ای خسته و فرسوده شده بود که قادر بر سواری نبود و بناچار با درشکه به شهر مراجعت کرد.

بلوری توانست خود را بیاری ستارخان برساند و از عقب قشون رحیم خان را مورد حمله قرار بدهد و بناچار به مرند مراجعت کرد ولی میرضراغام با عده‌ای سوار به مرند حمله برد و آن شهر را از دست مشروطه خواهان بدر آورد در نتیجه با کمال تأسف مشروطه خواهان نتوانستند راه جلفا را در اختیار خود در آورند و رحیم خان همچنان بر آن راه و دهات و آبادیهای اطراف آن فرمانفرمایی می‌نمود و قدرت و نفوذش روز بروز افزایش می‌یافت چنانچه در پنجم اسفند جلفا به دست دولتیها افتاد، بلوری که بدست

قشون رحیم خان دستگیر شده بود زجر بسیار دید و می‌خواستند او را دم توپ بگذارند ولی از این کار منصرف شدند و او و همراهانش را تا بعد از خاتمه انقلاب در حبس و زنجیر نگاهداشتند. در مقابل همه مصایب و سختیها دو چیز موجب امیدواری و مسرت آزاد یخواهان تبریز را فراهم کرده بود.

یکی خبر مسرت بخش انقلاب گیلان و موفقیتی که در جنگ با استبداد نصیب مردم آن سامان شده بود و به مردم تبریز نوید می‌داد که از این بعد در میدان مبارزه با استبداد تنها نیستند و یارانی نیرومند در پشت سر خود دارند.

و دیگری فتح خوی بود که بدست حیدرخان عموغلی و جمعی از مجاهدین جامه عمل پوشید و آن نقطه مهم بتصرف مشروطه خواهان درآمده بود.

مشروطه خواهان خوی بدست یاری عموغلی و امیرحشمت که تازه از تهران وارد خوی شده بود به نظم شهر پرداختند و انجمن محلی را تشکیل دادند و عدلیه و نظمییه را با عضویت عناصر صالح و مورد اعتماد تأسیس نمودند و به جمع آوری قشون همت گماشتند.

اقبال السلطنه که از فتح خوی بدست مشروطه خواهان بسیار خوشگین شده بود یک عده مسلح بسرکردگی برادرزاده خود و اسماعیل آقاسمیتو برای سرکوبی مشروطه خواهان به خوی فرستاد که در دهات نزدیک شهر جای گرفته و به تاخت و تاز و کشتن مردم بیگناه پرداختند. عموغلی و مشروطه خواهانهم آسوده نشستند و برای رهایی مردم بیگناه به تجهیز قشون پرداخته و به طرف قوای ما کو روانه شده و به جنگ پرداختند. گفته می‌شود که در آن جنگ بیش از پانصد نفر از طرفین کشته شده است. امیرحشمت در تلگرافی که به انجمن ایالتی تبریز کرده می‌نویسد در جنگ خونینی که میان ما و ما کوییهها در گرفت عده زیادی کشته و مجروح شدند. بعد از خاتمه جنگ جسد صد نفر را از میدان جنگ جمع آوری نمودیم، پس از جنگ سختی که چندین ساعت بطول انجامید عاقبت قشون ما کو با دادن تلفات زیاد راه فرار پیش گرفتند و مقداری تفنگ و اسب نصیب قشون ملی شد.

سلماس هم به رهبری حاجی مجتهد که یکی از مشروطه خواهان بنام بود فتح شد و مردم به تأسیس انجمن پرداختند و خود را برای یاری تبریز آماده نمودند.

از جمله کارهایی که مجاهدین در خوی کردند که قابل درج در تاریخ است اینست که یک بمب در زیر زین اسبی جای داده و اسب را به طرف کردها که اطراف شهر را گرفته بودند سر می‌دهند.

یکی از کردها که اسب بدون سوار را می‌بیند اسب را گرفته و همینکه می‌خواهد سوار بشود بمب منفجر می‌شود و نزدیک به بیست و پنج نفر از کردها کشته می‌شوند.

مرحوم کسروی که یکی از محققین و دانشمندان عصر خود بود و با رنج فراوان و زحمت بسیار چند سال عمر خود را صرف مطالعه و نگارش تاریخ آذربایجان نمود، در ایامی که حوادث و وقایعی که می نویسیم در آذربایجان می گذشت در چند جای تاریخ هجده ساله و تاریخ مشروطیت نسبت به عده ای از آزادیخواهان منجمله تقی زاده و مساوات بنای بی مهری را گذاشته و انتقاداتی از آنان کرده یا بهتر بگوییم به آنها نیش زده و نخواستہ این حقیقت را در نظر بگیرد که کسانی که از مکتب فلاسفه پیروی می کنند و رویه و طریقه اصولی ژان ژاک روسو و منتسکیو را وجہ ہمت خود قرار داده اند براین عقیدہ اند کہ موتور حکومت ملی تقواست و مظاهر حکومت ملی آزادی و عدالت است و انتظار دارند کہ کسانی کہ علمدار آزادی و مشروطیت هستند از طریق عدالت و آزادی پای فراتر نگذارند و گرد کارهای استبدادی و خودسری نگردند. گرچه در موقع سختی و انقلاب باید رویہ ارفاق نسبت بہ کسانی نہ زمانہدار امور هستند و با فدا کاری با ظلم و ظالمن می جنگند پیش گرفت و بعضی پیش آمدهای شوکت را نادیدہ گرفت و عتب خیر مطلق، کہ بدبختانہ در میان بشر نایاب و مثل کیمیا است، نگشت ولی بعضی اعمال پیروہ مجامعین مسکن بود انقلاب مقدس را لکہ دار کنند و نهضت ایران را در نظر دنیای متمدن کہ ناظر آن بودند طور دیگر حلوہ گر سازد و در نتیجہ اندک غفلتی مشروطیت ایران بدنام گردد. بہمین جہت بود کہ آن چند نفر کہ با جان و دل در تقویت و پیشرفت انقلاب تبریز مجاہدت می کردند و برای ہمین منظور جان خود را در مہلکہ انداختہ و بہ تبریز رفته بودند چون عملی را برخلاف اصول آزادیخواہی و عدالت پروری می دیدند دم فرو نمی بستند و از انتقاد و خرده گیری خودداری نمی کردند و می خواستند مشروطیت ایران و مشروطہ خواہان چون سپیدہ صبح پاک و منزه باشند، در زمانی کہ کسروی حیات داشت نگارندہ این تاریخ پس از مطالعہ تاریخ ہجده سالہ نکتہ دقیق بالا را بہ ایشان گوشزد کردہ و ایشان ہم تا حدی گفتہ مرا تصدیق نمودند.

بطوری کہ در مجلدات پیش نگاشتم تقی زاده پس از آنکہ از تہران تبعید شد بہ لندن رفت و در آنجا با ہمہ سعی عده ای از انکلسہای آزادیخواہ و ایرانیان میاجر بہ فعالیت برآمد دولت استبدادی محمدعلیشاہ پرداخت و برای اعادہ مشروطیت کوشش بسیار کرد و پس از آنکہ خبر قیام مردم تبریز در اروپا منتشر شد و بیطرفی در سار میلیون پیدا شد تقی زاده بہ تبریز رفت.

مساوات ہم بعد از چند ماہ سرگردانی و مواجہہ با خطرات جانی جندی سنکرا بالیاس مبدل در قزوین زیست و سپس بازحمات طاقت فرسا خود را بہ تبریز رسانید و با همان بک و بیقہ سابق روزنامہ مساوات را منتشر نمود. تقی زادہ و مساوات پس از ورود

به تبریز از تندرویهای بعضی از سران مجاهدین انتقاد می کردند و از خرده گیری خود -  
داری نمی کردند انتقاد آنان باطبع جنگجوی بعضی از مجاهدین که شبانه روز با خطر  
سرن مواجه بودند سازگار نبود و تاحدی آنان را از این دو نفر گله مند و ناراضی نموده  
بود.

## ارشدالدوله وارد کارزار شد

علی خان ارشدالدوله که پس از توپ بستن مجلس لقب سردار ارشد یافت یکی از معتمدین و همدستهای محرم محمدعلیشاه و در متزلزل کردن پایه های مشروطیت و فروریختن کاخ آزادی خدماتی به محمدعلیشاه نمود،

این مرد که تا حدی از نعمت معلومات و بیان برخوردار بود پس از آنکه محمدعلیشاه به سلطنت رسید وارد جرگه مشروطه خواهان شد و چنان حرارت و علاقه مندی نسبت به رژیم نو از خود نشان داد که در اندک زمانی به آزادی خواهی و مشروطه طلبی معروف شد و در ردیف سران ملیون جای گرفت، مجلسی نبود که ارشدالدوله در آن حضور نیابد و انجمنی تشکیل نمی یافت که ارشدالدوله در آن راه نداشته باشد؛ با سران احرار سروسر پیدا کرد و از منویات و مقاصد آنها اطلاع بدست می آورد، در اکثر مجالس و محافل سخن رانی می کرد و خود را از فداییان ملت و دشمن استبداد می خواند و از دربار و درباریان بیزاری می جست، ارشدالدوله بحدی به مشروطه طلبی معروف شد که در انجمن مرکزی که از نمایندگان عموم انجمنهای تهران تشکیل یافته بود سمت ریاست پیدا کرد و رشته کاری که برای آن سعی و کوشش داشت بدست آورد و دارای قدرت و نفوذ میان ملت شد. می گویند شبها بالباس مبدل عبا و عمامه و ریش مصنوعی از درب اندرون به ملاقات محمدعلیشاه می رفت و او را از آنچه در مجامع ملیون می گذشت آگاه می کرد و نقشه ای که مشروطه خواهان داشتند و افکاری که در مجالس سری رهبران مشروطه طنین انداز بود به اطلاع شاه می رسانید و از او دستور می گرفت و شب و روز بدون خستگی با بک پشتکار عجیبی عمل ناهنجار خود را تعقیب و انجام می داد.

بواسطه جاسوسی و دورویی این مرد و استعدادی که در انجام بازی ای که عهده دار گشته بود از خود نشان داد بقول بازیگرها دست ملیون برای محمدعلیشاه باز بود و او دست آنها را خوانده بود و از نقشه ها و افکار و عقاید آنها اطلاع داشت اگر بخواهیم برای لفظ منافق مفهوم زنده ای پیدا کنیم می بایست به جستجوی ارشدالدوله برویم. ارشدالدوله چون مرد باهوشی بود بخوبی می دانست که در ایران دست دیگری



بالا تر از دست محمدعلیشاه در کار است و آن دست روسها است بهمین علت در دوستی با آنها غفلت نکرد و در اندک زمانی یکی از محارم سفارت روس گردید، اشگهایی که ارشادالدوله برای مشروطیت ریخت و آههایی که برای آزادی از جگر کشید و دل دورویی که ارشادالدوله در آن دوره بازی کرد تا این تاریخ که قریب نیم قرن از مشروطیت می گذرد در میان احرار و آزادیخواهان ضرب المثل است.

شبی که فردای آن مجلس به توپ بسته شد ارشادالدوله مشروطه خواه و حامی ملت که حقاً بایستی در آن موقع خطرناک به حفاظت سنگرها و سرپرستی مجاهدین ملی بپردازد با لباس نظام در حالی که در کالسکه مجلی جای داشت رهسپار باغشاه شد و در ردیف امرا و رجال بزرگ دربار جای گرفت و بعد از امیربهادر و لیاخف بالاترین مقام را در دربار استبداد دارا شد.

ارشادالدوله نسبت به محبوسین باغشاه بسیار سختی کرد و در محکمه ای که برای محاکمه اسرا تشکیل داده بودند بیش از سایر اعضای محکمه شدت عمل و بدخواهی از خود نشان داد.

محمدعلیشاه به یاداش زحماتی که ارشادالدوله کشیده بود و به عقیده خودش فداکاری و بعقیده تاریخ، پستی و بی شرفی که کرده بود عمه خود را به همسری او انتخاب نمود و در روی نعش شهدای راه آزادی به جبران دورویی و بدکاری مجلس عیش و عشرت و عروسی بی نظیری برپا کرد و افتخار هم بالین شدن با یکی از اعضای خانواده سلطنت را به او اعطا نمود.

پس از آنکه اخبار فتوحات پی در پی مشروطه خواهان تبریز و عدم کامیابی عین الدوله در پایتخت و دربار طنین انداز شد، محمدعلیشاه ارشادالدوله را با اختیار تام مأمور سرکوبی ملت تبریز نمود.

ارشادالدوله یا سردار ارشد که از باده کبر و غرور و خیانت سرمست بود چاپاری رهسپار تبریز شد و ذر باسمنج که مقر حکمفرمایی عین الدوله بود نزول نمود. ارشادالدوله که خود را معتمد محمدعلیشاه می دانست و دارای اختیارات زیاد بود خود را مطلق العنان می پنداشت و به عین الدوله زیاد اعتنا نمی کرد.

پس از ورود به باسمنج و دقت و مطالعه و بررسی اوضاع لشگر واردگاه به عین الدوله پیشنهاد کرد که باسمنج برای معسکر واردگاه مناسب نیست و فاصله زیاد با شهر تبریز دارد و شهر در تیررس توپخانه نیست و بهتر است که محل مناسبی نزدیکتر به شهر انتخاب کنیم تا بتوانیم شهر را بهتر زیر آتش توپخانه بگیریم، چون عین الدوله در مدت هفت ماه کاری از پیش نبرده بود و می دانست که محمدعلیشاه نسبت به او سرسنگین است بناچار در مقابل نظریات ارشادالدوله مقاومت از خود نشان

نداد و تسلیم شد.

ارشادالدوله بارنج را که نزدیک شهر بود اردوگاه قرار داد و کلبه توپخانه و سوار و پیاده که در باسمنج بود به آنجا انتقال داد ولی عین الدوله باعده معدودی در باسمنج ماند و دست ارشادالدوله را در عملیات باز گذارد.

ارشادالدوله که خود را عالم به فنون جنگ و علوم نظام می پنداشت از رویه ای که عین الدوله برای فتح تبریز پیش گرفته بود انتقاد می کرد و معتقد بود که بزودی با نقشه ای که در نظر دارد شهر را تصرف خواهد کرد و آنچه را که عین الدوله و سرداران ایلات و عشایر در مدت هفت ماه نتوانستند انجام بدهند در چند روز بپایان خواهد رسانید.

ارشادالدوله می گفت که برای فتح تبریز و بزاندرا آوردن مشروطه خواهان از تاکتیک ناپلئون کبیر پیروی خواهد کرد، به این معنا که اول شهر را در زیر آتش شدید توپخانه خواهیم گرفت و خانه ها و پناهگاهها را به ضرب خمپاره ویران خواهیم کرد و پس از آن که مردم شهر متزلزل و متوحش شدند و روحیه خود را باختند و روح مقاومت آنها روبه کاهش نهاد در تحت حمایت توپخانه با سوار و پیاده هجوم خواهیم برد و در جنگ اول شهر را تصرف خواهیم نمود.

برای فتح شهر ارشادالدوله با صمدخان شجاع الدوله هم پیمان شدند که از دو طرف به شهر حمله برند تا افتخار فتح تبریز نصیب آنان گردد.

پس از آنکه ارشادالدوله چندین باطری توپ در نقاط مرتفع

بارنج قرار داد و صف پیاده و سوار نظام را در پشت توپخانه

#### چهارم صفر

منظم کرد صبح چهارم صفر غفلتاً شهر را در زیر آتش توپخانه

گرفت. آتش فشانی توپخانه در آن روز بدرجه ای شدید بود که

شهر را بلرزه در آورد و دودباروت و گردوغبار ناشی از خرابی چون غفریت مرگ بر سر

تبریز سایه افکنده بود غرش توپ صدای شیپور و طبل فریاد جنگجویان که اسلحه بر کف

آماده حمله به شهر بودند قیامت برپا کرد و ارشادالدوله هر دقیقه منتظر بود که مردم

تبریز بیرق سفید برافراشته و از شهر بیرون آمده کلید شهر را به او تسلیم نمایند.

در همان وقت که ارشادالدوله شهر تبریز را بمباران می کرد شجاع الدوله که در

جاهطلبی و تکبر معروف بود برای آنکه کاری را که رحیم خان و اقبال السلطنه ما کوبی و

ضرغام نظام نتوانستند انجام بدهند بپایان برساند با سرسختی هرچه تمامتر با چندین هزار

نفر سوار و پیاده تفنگ بردوش و شمشیر در کف که منتظر ارش بودند دستور داد به

سنگرهای خطیب حمله ور شوند. هجوم قشون شجاع الدوله به اندازهای شدید و بیباکانه

بود که مجاهدینی که در سنگرهای خطیب بودند پس از زد و خورد شدید و دادن

تلفات سنگرها را تخلیه کرده و راه فرار پیش گرفتند و در نتیجه باغات و ابنیه اطراف آن ناحیه به تصرف قشون مهاجم درآمد. خیر شکست مجاهدین و پیشرفت قشون شجاع الدوله و تصرف قسمی از آبادیها به اطلاع ستارخان رسید و او را چنان آشفته خاطر نمود که بیدرتگ سوار شد و با یکنفر جلو دار بدون آنکه توجهی به مجاهدینی که در حال عقب نشینی بودند بکند در میان صدها گلوله که مثل تگرگ در اطرافش می بارید به طرف سنگرهای از دست رفته شتافت و چون خود را مواجه با دشمن دید از اسب پیاده شد و پشت دیوار یکی از باغها جای گرفت و شروع به تیراندازی به طرف قشون مهاجم نمود این حرکت ستارخان مجاهدینی را که راه فرار پیش گرفته بودند خجلت زده کرد و سرافکننده به طرف میدان جنگ بازگشتند طولی نکشید که یار محمدخان کرمانشاهی که ما داستان شجاعتهای او را در فصول گذشته نقل کرده ایم و حسن کرد که از شجاعان بود با عده ای مجاهد جنگجو خود را به ستارخان رسانیدند و به جنگ پرداختند. می گویند با اینکه ستارخان نزدیک نیم ساعت یک تنه با عده زیادی می جنگید چندین نفر را از میان برداشت و تا حدی جلو هجوم دشمن را گرفت.

یک دسته گرجی که مسلح با بمب دستی بودند بیاری ستارخان شتافتند و چندین بمب کوچک در میان قشون مهاجم پرتاب کردند. دسته دیگر از مجاهدین از راه خیابان بکمک رسیدند و به دسته ای از قشون مهاجم برخوردند و به جنگ تن بستن پرداختند. پس از چندین ساعت جنگ و جزرومد جبهه جنگ و عقب رفتن و جلو راندن عاقبت قشون شجاع الدوله از حال حمله به دفاع برخاست و سپس پایداریش رویه ضعف و سستی نهاد و راه فرار را پیش گرفت و با دادن تلفات سنگین و جاگذاردن مقداری اسلحه خود را به اردوگاه رسانید.

اگر چه جنگ روز چهارم صفر به فتح ملیون خاتمه یافت ولی چند نفر از شجاعان و سر دسته های معروف از آن جمله حاجی شفیع کشته شد و مرگ او ملت تبریز را اندوهناک کرد.

عده کشتگان این جنگ را روزنامه مساوات یکصد و پانزده نفر نوشته ولی در تلگرافی که ستارخان به انجمن سعادت اسلامبول مخایره نموده و ما عین آنرا اینجا نقل می کنیم با آنچه مساوات نوشته اختلاف بسیار دارد:

دیروز چهارم صفر دولتیان از دو طرف خطیب و با سمنج حمله سخت نمودند ولی شکست سخت خورده و در خطیب پانصد نفر کشته دادند و با فتح عظیم دعوا ختم شد. ستار

میرزا سید حسین خان عدالت که یکی از مشروطه خواهان متقی بود و نگارنده شرح حال و خدمات او را در راه آزادی در کتاب اول این تاریخ به اطلاع خوانندگان رسانیدم و در تمام دوره انقلاب تبریز شاهد و ناظر وقایع بود و خاطراتش کمک بزرگی

در نگارش قیام تبریز به نگارنده نمود شجاعت و شهامت و خود گذشتگی و استقامت ستارخان را در جنگ چهارم صفر ستایش می کرد و مجاهدت او را در آن روز یک کار فوق العاده می پنداشت.

فردای آنروز شجاع الدوله بواسطه شکستی که خورده بود وارد جنگ نشد ولی ارشدالدوله همچنان شهر را بمباران می کرد و انتظار تسلیم شدن مردم تبریز را داشت.

شجاع الدوله پس از شکست چهارم صفر از پای نشست و از نقل از روزنامه مساوات میدان در نرفت و برای هجوم به تبریز نقشه دیگری پیش گرفت. یک دسته از سپاه خود را به فرماندهی یکی از خوانین در سردرود گذارد و خودش با چندین هزار نفر سوار و پیاده و توپخانه رهسپار قره ملک شد و نقاط مرتفع را سنگربندی کرد و دسته های محافظ در آنها گماشت و دسته ای به ریاست محب علیخان به دشت غازان فرستاد و آن محل مهم را تصرف نمود و بدین ترتیب قشون شجاع الدوله بر سه راه مهم که تبریز را به خارج مربوط می نمود نظارت پیدا کرد و نیز یک عراده توپ بزرگ به همکار آورد و در روی یکی از تپه های مرتفع و مسلط بر شهر استوار نمود و به این ترتیب مقدمات یک جنگ بزرگ و قطعی را فراهم نمود.